



صالح حسینی

به روشنان زندگی  
پری و سحر

# ویلیام فاکنر<sup>(۱)</sup> اخگری فرزندان در شب یلدا ای غرب

مدیریت مالی دانشگاه می‌سی‌سی‌پی، ارتقاء یافت .  
درباره سالهای اولیه زندگانی ویلیام فاکنر اطلاعات زیادی  
در دست نیست. همینقدر میدانیم که در دوران کودکیش داستان،  
های بیشماری از رشادت و دلاوری و افتخار در خصوص اجداد  
خود و سایر قهرمانان جنوب آمریکا شنید و باین ترتیب نیازی  
بمطالعه تاریخ جنوب پیدا نکرد، چراکه درسایه جنوب بار  
می‌آمد و سقوطش را تجربه میکرد. تحصیلات او نامرتب بود  
مثل دیگر بزرگان قلم بادرس و مشق میانه خوبی نداشت. درعوض  
هرچه را که جالب می‌یافت مطالعه میکرد. بارسیدن بسن بلوغ

بسال ۱۸۹۷ میلادی ، در گوشه‌ای از این زمین پهناور،  
کودکی چشم بجهان گشود که میرفت تا قصه‌نویسی بزرگشود . و باین  
ترتیب، بگفته فروغ، سفر حجمی در خط زمان آغاز شد تا انسانهای  
معاصر و بعداز خویش رابه «آب و درخت و آتش پیوند» زند. او در  
جنوب آمریکا بدنیا آمد، در آنجا بارآمد و همه عمرش را بشقرب  
در همانجا گذراند. این کودکی با فقه یفاصله سه نسل، شجره خانوادگیش  
به ویلیام کات برت فاکنر، پیشتاز، قانوندان، سر باز، راه ساز  
سیاستمدار، و خالق پرفروشترین کتابهای جنوب آمریکا میرسد.  
پدرش موری فاکنر است که از گله داری و آهن آلات فروشی تا



یست» ویس فرستاده شدن دوتا از داستانهای کوتاهش، دو نامه‌ای که بمدیر مجله نوشت با لحنی خودستا، طلبه درخشش خود را بعنوان داستان نویسی بزرگ گوشزد کرد (۵) جای تعجب است که این مرد خودستا چند سال بعد ادجواب مدیر مجله «آمریکن مرکوری» که عکس و شرح حالش را خواسته بود، نوشت «از فرستادن عکس مظلوم، فکر هم نمیکتم که عکسی از خودم بگیرم. و اما در مورد شرح حال، به خراماده ها چیزی نگویم که کاشان هم نمیگردد. اگر خواستی، بهشان بگو دوسال قبل در کنفرانس ژنو سوسمار و کاکا سیاه برده‌ای پسم انداختند با یه چیزی از این قبیل» (۶) باری اگر که متکبر، فردگرا، محبوب، ناقص‌گر، یامهربان و فروتن، یا مجموعه‌ای از تمام اینها، و در یک کلام هر که بود و هر چه بوده، فاکتر به افسانه‌ها رغبت داشت و دنیای اساطیر را می‌ستود، دنیایی که وجود ندارد و یسحتل وجود نخواهد داشت، اما دنیایی است که برقم ناگجا آباد بودندش، همواره قبله گاه بزرگ انسان بوده است. و دنیایی است که چون کنعان سرزمین جوشان شبنم و شهد است. و یعنی که بهشت موعود!



در نظر اول، دنیای قصه های فاکتر رعب آور است. انسان زیر سلطه ماشین مثلثه شده و راه گریزی از این دنیای جهنمی بچشم نمیخورد. اکثر شخصیت ها اسیر سرپیچ سرنوشتی مخنون و رمزواره‌اند و رعایتشان عبث میباشد. در قلب حرکت دیوانی، ایستایی است: بگ ایستایی چبری وار. مسئله حاد نژادی آنچنان بیچاره کننده است که به قصه نویس فرصت بازیابی خیر و شر را نمیدهد. نمادهای مسیحیت باطنز بر گزار میشوند. دوگانگی میان سیاه و سفید، مذکر و مؤنث، همچنان بقوت خود باقی، و نظام اجتماعی برضد نظام طبیعی است. باین ترتیب فاکتر در جستجوی شخصیتی است که زمین را موهبت خدا میداند و نه ملک تلقی شخصی، و با اعمال همه انسانهای دیگر، هم از سیاه و سفید، سرادران اویند. آنگاه این انسان یابد بر دستارها و بیداد گرانه بپاشد و نه چون زاهدان و ترسانان دوبرج عاج هاوی گیرد. فاکتر، در این خصوص، انسانهارابه سه دسته تقسیم می‌کند و در یکی از مصاحبه هایش چنین میگوید: «انسان دسته اول می‌گوید: از این وضعیت عقم می‌گیرم، من هیچگونه سهمی در آن ندارم و مزک و اترجیح میدم. انسان دسته دوم میگوید: این وضعیت بنوگند میده، ارزش خوشم نیباد، کاری هم ازم برنمیاد، ولی دستکم خودم را قاطی نمیکتم، بلکه به داخل یک غار پناه میبرم با بیبالی استونی میرم. سومی میگوید:

از این وضعیت حالم بهم میخورد و میخوام چاره‌ای بکنم. ما بگ چنین انسانی را لازم داریم، هموکه میگوید، این وضعیت بده، و من برآنم که کاری بکنم. من میخوام تغییرش بدم.» (۷) دنیایی که فاکتر تصویرش میکند، دنیای بی نظمی و آشوب است، همچون سرزمین هرزه، یادداشت سترون تی. اس. الیوت: سرزمین خاکستر و علفهای هرزه. آنجا که ساکنینش منخ شده‌اند. و انسان جدید، موجودی است، محبوس در قفس اجتماعی که در آن ارزشهای عبادتی جایگزین ارزشهای انسانی گردیده است. در این دشت عقیم سنبل نمیرود و کلافان و زرافان راه برده‌اند

شروع به سرودن اشعار کرد و در هفده سالگی باقیل استون آشنا شد و این آشنایی منجر به دوستی عمیقی شد آنچنان که همه قصه‌های فاکتر پیش از چاپ از زیر نظر انتقادی فیل استون میگذشت. با وجود این که فیل استون در رشته حقوق تحصیل میکرد، شور عجیبی به ادبیات داشت و باقرض دادن کتاب به فاکتر، او را وارد دنیای پراسرار شعر و ادب نمود. بسال ۱۹۱۸، با اعلام صلح مسلح، فاکتر شروع به نوشتن شعر برای روزنامه ها و مجلات مدارس نمود و در ۱۹۲۴ اولین مجموعه شعرش با نام «الده مرمرین The Marble Faun» انتشار یافت. یکسال بعد با سرودن مدرسن نویسنده بزرگ آمریکائی آشنا شد. آن ملاقات نقطه عطفی است در زندگی فاکتر و بقول خودش الهام بخش او برای قصه نویسی شدن. قصه مگس ها

**Mosquitoes** و یاداش سرایان **Soldiers Pay** محصول این آشنایی است که بین سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ بکمک سرودن مدرسن انتشار یافت. سالهای پر بار زندگی فاکتر از ۱۹۲۷ بعد آغاز میشود و نقطه پایانی بر دوران ابجد خوانی و پختگی ذهن او میگردد. این آثار خالق قصه عظیم «خشم و هیاهو»

**The Sound & The Fury** میگردد و با انتشار قصه‌های دیگر چون سار توریس، هنگامیکه خوابیده میبیرم، «روشنائی ماه اوت» ایسال، ایسال افول کن موسی **Go Down, Moses** موقت خود را بعنوان هنرمندی خلاق تثبیت میکند و تا سال ۱۹۶۲ که با سکنه قلبی جهان را وداع میگوید، نمی از نوشتن و آفرینش باز نمی ماند.

فاکتر همچون دیگر بزرگان قلم شخصیت بیخنده و چند جانبه‌ای دارد. او آدم عجیب و غریبی است. هیچوقت تن بصاحبه نمیداد. اگر هم هراز گاهی مجبور به مصاحبه میشد، دست بگفتار های ضد و نقیض در مورد کارهایش میزد. از دنیای ادب روز خود را دور نگه میداشت و در انزوای نسبی کامل در زادگاه خود، شهر کوچک آکسفورد در ایالت می‌سی‌سی‌پی روزگار می‌گذرانید فاکتر هم بعنوان نسخه بدل انسان شریف و نیک نفس جنوب، مهربان صمیمی و خونگرم معروف شده، هم بعنوان شخصیتی خونسرد دبرافاده و گنده گو. وقتی یکی از داستانهایش بصورت فیلم درآمد وی، تهیه کنندگان و کارگردان فیلم را با تصمیم خودمینی بر حاضر نشدن در جلسه افتتاحیه به هراس انداخت.

اماشب افتتاح، دوسال سنما بود. چنین هراسی در میان دوستان و خویشانش پدیدار شد، هنگامیکه تصمیم گرفت برای دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۵۰ به سوئد نرود. ولی از آنجا که میخواست دخترش پاریس را ببیند، از تصمیم خود مدول کرد. در اواخر عمر نیز دعوت پرزیدنت کندی را برای شام که بمناسبت برندگان جایزه نوبل در کاخ سفید تشکیل میشد رد کرد. (۸) در سال ۱۹۲۷ هنگام شروع به همکاری با مجله «سار دی ایوینینگ»



خوبین کامل بسته‌اند. همه برده ذرخیز پول و سرمایه‌اند و گرفتار تجارت و حساب بانکی و قمار. مذهب جای خود را به فرمالیسم پول و توخالی داده‌است و باین ترتیب آینده بشریت سخت غبار آلود و تاریک می‌نماید. روی این اصل عده‌ای فاکتر را نویسنده بدبینی معرفی کرده‌اند و ژان پل سارتر در مقاله‌ای تحت عنوان

### Time in Faulkner's The Sound and The Fury

فاکتر را بخاطر نداشتن آینده نگری علامت‌نمی‌کند. واقعیت اینست که زمان از دیدگاه فاکتر تقسیم ناپذیر و ابداری است. جزئی از زمان در لحظه‌ای گذرا هویت می‌یابد و آنگاه دوباره به سیط زمان می‌پیوندد آنچنان که قطره به دریا. هم‌طور است داستان بشریت. هر انسانی با هویت فردی ی دنیا می‌آید و تنها جزئی است در دریای همیشه جوشان بشریت. این جزء می‌میرد، اما آدم همیشه هست، نواد آدم ادامه پیدا میکند. آنچه را که فرزندان آدم در لحظات و ساعات عمر خویش انجام می‌دهند، جزئی از تاریخ می‌گردد. آنها می‌میرند، اما تاریخ متوقف نمی‌شود چرا که منظر ادامه بشریت است. باز اینهم درست است که فاکتر تصه‌هایی را بدینسان آغاز میکند و جهت‌گیری‌هایی به آن می‌دهد و باین ترتیب زندگی - آنچنان که در مکث شکسپیر - سایه‌گرفتنی می‌شود چونان «بازیکر بیچاره که روی صحنه دور خود چرخ می‌خورد و عمرش را تباہ کرده، بدانگاه بدست فراموشی سپرده می‌شود زندگی افسانه‌ای است که از زبان ابله نقل می‌شود برازخم و هیاهو که هیچ مفهومی ندارد». اما بارسیدن به آخر قصه‌ها یکبارہ روزن امید گشوده می‌شود. نه‌لیسم جای خود را بدینان و جاودانگی می‌دهد. وباللعب که این نقش فعاله و جاودانه‌ماندن را یا شخصیت‌های سیاه پوست پرعه‌دارند. یا انسان‌هایی که با نظام طبیعت نساژند و روحشان را سوهان ماشین نسوده‌است. انسان‌هایی که از شر نفاثات به‌خداپناه می‌جویند، و تابسان‌ها و تابهنجاری‌ها را متحمل می‌شوند چرا که طوفان نوح را درانتظار نشسته‌اند و رستاخیز دوباره. نمونه یکی از این انسان‌های والا

### Dilsey

شخصیت سیاه‌پوست قصه‌خشم و جفاهاست که در دنیای بی عشق و دو بمرک خانواده کامپسن نمونه و نماد عشق و جاودانگی و تحمل است و از آن نخبگانی است که خدای خود را درون قلب خویش می‌جوید و احساس میکند او را بخاطر عظمت و کبریائی‌اش تقدیس میکند. خویش را که آفریده خداست، بخاطر حرارت و روشنائی‌اش، ماه را و ستارگان را بخاطر نورانی‌شان، آب را بخاطر زلال بودنش، و زمین را بخاطر نگهداری گلها و گیاهان و میوه‌ها و بخاطر اینکه منشا انسان است، می‌ستاید. (۹) و قوری بی‌غیرایم که مذهب برای امثال دیلسی تجریدی نیست، مفهوم دانشمندان و جرمن ندارد. سرودشان، سرود انسان ابتدائی است که پاسخشان عاطفی و عرفانی است.

### Compson

زمینه داستانهای فاکتر جنوب آمریکا است آکسفورد، آلاباما، جفرسن، و ممفیس. فاکتر برای شخصیت‌های قصه‌هایش تاریخ خاص خودشان را می‌آفریند با محیطی افسانه‌ای. و این محیط افسانه‌ای چیزی جز همان قطعه زمین لافایت نیست که در آکسفورد قرار گرفته و ملک شخصی فاکتر است. در نهایت

خاطره این محیط به افسانه‌ای نیمه فراموش شده پیوسته‌است و فاکتر آخرین مرتبه گوی آن است. پنداری تمام خاطرات در ذهنش جان می‌گیرند... و او با تازگی عمیق از آن یاد میکند و بر آنست تا نظمی به بی نظمی جامعه غربی بدهد. اما بقول شاعر ما:

از سرفه‌ها  
شبهه‌های گاری نیاید  
از دل بیشه غروب  
چهره‌ها سار و قناری نمی‌آید... (۱۰)

و دیگر از شهر سرود تکسواری نمی‌آید. باری، از آنجا که فاکتر در کارهایش بدنبال علت و چرا می‌گردد، دریندی‌گیری تاریخ و وقایع ایام نیست. زمان بهم می‌ریزد و پیدا کردن توالی زمان در قصه‌های فاکتر گاهی عیب می‌نماید. گویی یا شکستن سد ساختن که در زمان خورشیدی، آنگونه که انسان‌های بدوی از آن آگاهی داشتند. باین ترتیب ما باندنیایی روبرو می‌شویم که تمام جنبه‌های آن با دقت طرح شده است و داستانی بی‌جیده که اجراء آن برای راوی قصه آشکار است اما هنوز در ذهنش شکل نگرفته است. در وادی این روایت همواره جستجو و تلاش مدفوحانه هست برای نظم دادن. رویدادها و طرح و توطئه‌ها (بقول فرنگیها: پلات) دوباره و دوباره در هر قصه جدید رخ می‌نماید. جرح و تعدیل می‌شوند و مفاهیم تازه‌ای می‌یابند شخصیت‌هایی که در یک قصه بی‌اهمیت بودند، در قصه‌های دیگر ابعاد مهمی پیدا می‌کنند و میان ومانتیک بودن تا مسئولیتی اخلاقی داشتن در نوسان هستند. از دیدگاه «فرانز فوگت» در «فرانز فوگت» شخصیت‌های فاکتر به سه گروه تقسیم می‌شوند: اشراف، دهان‌پا، شخصیت‌های دهاتی یا آدم‌های با استقلال و شرافتند و یا چاقول‌بازانی هستند که بازرگانی سردیگران کلاه می‌گذارند. آنها فردیت خود را حفظ کرده‌اند و به کسب و کار و زندگی ساده روستایی عشق می‌ورزند و پلداست که فاکتر قدرت استقلال طلبی مناعت نفس این گروه را می‌ستاید و با زندگی مشقت بارشان همدردی میکند. شخصیت‌های سبهبوست نیز بخاطر داشتن حس فردیت و منش و خلق و خوی انسانی و داشتن قلب بی‌آلایش، اهمیت ویژه‌ای در قصه‌های فاکتر پیدا می‌کنند. آنها تصاویر آرزو و خاطرات فاکتر هستند و صدایشان صدای عدالت انسانی است و شکنجه و زجرشان بازتاب بی‌عدالتیها، بیرحمیها و تبعیض طبقاتی و اما شخصیت‌های اشرافی که آدم‌های اول هر قصه هستند، زمینه اجتماعی و خصلت آنها مشابه است. در مرکز نقل هر قصه تجربه‌های تلخ و عمیق هست: گذار از کودکی به مردی. این شخصیت‌های اشرافی که پیش از قرن بیستم در جنوب دنیا آمده‌اند، زندگی‌شان در اوآن کودکی با دنیای گذشته، دنیای اواسط قرن نوزدهم جهت می‌گیرد. اما سوکمندانه با یادداشتن بسن بلوغ وارد قرن بیستم می‌شوند. افزون بر آن آدم‌های ابد آل‌گرا هستند با سنت پیوری تقسیم ۱۱ و دست آخر، موجوداتی نازک دل، هوشیار و واپس‌گرایند. با برخورد با واقعیات موجود قرن بیستم



صدای انکراصوات ماشین میگیرد. و انسان با فاصله گرفتن از طبیعت، با خدا هم فاصله میگیرد. با خدا که فاصله گرفتنی از خودت هم فاصله میگیری و این یعنی همان آلیناسیون **alienation** از خود بیگانگی و یا هر چه که می‌پسندید ...

در آثار فاکتر به جز چند موردی خاص، صحبت از عشقی که بیدار کننده جسم و جان باشد بمیان نمی‌آید. در قصه قرینه

### The Hamlet

یولا الهه باروری است و نماد آن عاطفه‌ای که بشریت را با طبیعت فرین میکند. فاکتر دو بخش بلند این قصه را اختصاص به دو نماد جنس میدهد: یولا و گاو-دره‌رو بخش اشارات تصویری مربوط به باروری فراوان است و دنبال کردن گاو توسط کاراکتر ایلنه داستان، نماد وحدت انسان با طبیعت می‌گردد. در قصه ووشائلی ماه اوت، لیناگروو **Lena Grove** به مادر زمین مانده میشود و شخصیتی است بادل پلک و صاف، فرمانبردار قوانین طبیعت و سر چشمه زاینده عشق و باروری و محبت لایزال. کدی نیز در قصه خشم و هیاهو با سپردن خویش بدست عشق و بخاطر گشودن قلب خویش به آنها کدو پیرامونش هستند، چهره‌ای قابل تحسین می‌یابد. جز آنشود، آنگونه که پیداست فاکتر از جنس مخالف با می‌پسندد و یا منکر است. کوننتین، در خشم و هیاهو، اعتقاد حاصل میکند که زن‌ها طرف نفاق گرایش دارند. «فادی تاور» در روشنائی ماه اوت همشوخرها را با یک جوب می‌راند و کلاه‌تنگ بر سرشان می‌گذارد و با تمام بردن رنج کشیده از دست زنان، احساس همدلی میکند. «عین‌پلک» عاقله مرد غرب داستان **Was** در مجموعه «افول کن» موسی» مجبور به عروسی با پیردختری میشود که سهوا وارد اطاق خوابش شده است. دلیلش هم اینکه با آزادی و به‌یای خود به سرخس خرس آمده است و دانسته یا ندانسته با خرس هم آغوش شده است و بنابراین چاره‌ای جز عروسی ندارد. اصولاً اکثر شخصیت‌های زنی که مورد تمجید فاکتر قرار می‌گیرند، یا پسند گذاشته‌اند و هیچگونه احساسی را بر نمی‌انگیزند. نهمترسانند و به کله‌ها را به صورتی خوب جلب می‌کنند چرا که قدرت جادویی کشش جنسی را از دست داده‌اند، چون دیپسی در خشم و هیاهو، مولی در افول کن و موسی و میسر روزا در ایسال، ایسال. اگر کسی که که با او عشق بیدار کننده را در آثار فاکتر ضعفی بشمار آوریم و آنرا حمل بر تفراوت جنس مخالف قلمداد نمائیم، آنچنانکه نظر اکثر منتقدین آثار فاکتر است، مزیت آثار او در توصیف شجاعت، شرافت و خوبی، احساس فردیت، روابط متقابل نژادی و سادگی انسان روستائی است و در بطن آثارش آرزوی مبهم و تنگ آمیخته با حسرت و نوستالژی هست برای برقراری مجدد سنت های انسانی گذشته و تنفزی عمیق به نظام ماشینی.

### حواشی

- ۱- فرصت طرح نوشته‌ام را مدیون سخنرانیهای فاکترشناس دانشگاه جورج واشنگتن **Professor James Maddox** و مراجع و منابع زیر هستم.
- Blotner, Joseph. Faulkner: A Biography.**
- Random House:**
- New York, 1974.**

خشمناک میشوند، خویشین خویششان را گم می‌کنند و در برون قرن نوزدهم و قرن بیستم، سرگردان و آواره میمانند. عصیان قهرمان جوان برضد سنت‌های خانوادگی و تیار میرم او به امنیت، دنیای سرسبز آور و هراس انگیز قصه‌ها را شکل میدهد. نیروهای شکل دهنده به زندگی قهرمان جوان به جنگهای انفصال ارتباط می‌یابد. باین ترتیب که پدر سالار خانواده پس از استقرار در می‌سی‌سی‌پی، یا نیروی اراده و ماجراجویی ثروتمند میشود و بنیاد خانسه‌اده اشرافی‌اش را بنامی نهد، در حکایت‌های خانوادگی، سالار قاعیل، در حاله‌ای از انسانه و جوانمردی و شجاعت فرو رفته، قهرمانی افسانه‌ای میشود. و با انتقال یافتن از نسلی به نسل دیگر برای قهرمان جوان تبدیل به بت میگردد. بتی که معیار فضاهای و برداشتهای او از دنیای پیرامونش است. به بیانی دیگر، جامعه غیر پیچیده پدر سالار با تقوی بر جسته تقسیمات اجتماعی‌اش آنجا که انجام دادن هاکاری آزاد بوده و پرش های اجتماعی و اخلاقی، پاسخی روشن و غیر مبهم داشت، در ذهن قهرمان جوان تصویری از یک مدینه فاضله بجای گذاشته است. که با دنیای پیچیده قرن بیستم سرسازگاری ندارد. بنابراین، اولین عکس‌العمل او پشت کردن بدنیای معاصر و رو آوردن به سنت های خانوادگی است. نقص کار در اینجا است که در محیط خانواده هم به طوره جناینها، نامردمها و بهره‌کشی‌ها میشود. ندراد بازگشت برای او میماند نه راه پیش روی. باین ترتیب در حالت تعلیق میماند. مثل «کوننتین» قهرمان خشم و هیاهو، در ذهن خود اندیشه‌زنانی با محارم را میپرواند چرا که خواهرش «کدی» بکارت خود را از دست داده است و بنابراین با ایده آلیزه کردن آن دوباره کدی بازگردد. اما این آومانگرائی هم دیری نمی‌یابد و دست از پر قهرمانی برافشانده می‌کشد.

ترسیم این دوگانگی و دویارگی اساس کار فاکتر است. آدم اول داستانش، بین دودنیا، دنیای گذشته و حال در جدالی است. مرد وزن، سیاه و سفید، زندگی اجتماعی و زندگی در دامن طبیعت نیز در عمین مقوله دوگانگی قرار می‌گیرد. همچنان گونه که سیاهان ارزشی والا پیدا می‌کنند، بخاطر شجاعت راه و رسم زندگی‌شان به انسان بدوی، زندگی در دامن طبیعت هم برزندگی اجتماعی رجحان می‌یابد. زن ساده دل و روستائی - نماد مادر زمین (ننه‌صحره) بدوی ممتاز بخود میگیرد. زندگی طبیعی سرچشمه و زاینده بویایی و جنیش و آزادی و معصومیت است چرا که با بازگشت به طبیعت، انسان به اصل خود باز می‌گردد. زمان ساعتی، اهمیت خود را از دست داده است خورشید دست بکار راهنمائی انسان میشود و بگفته فروغ در تمام طول راه انسان، ماه، ای ماه بزرگ را فریاد میزند و در یک کلام با نزدیک شدن و در تن دادن به قوانین طبیعت انسان به خدا نزدیک میشود (۱۲) اما باشهرنشینی طبیعت زیبایی‌اش را از دست میدهد، خورشید آسمه‌سر میشود، قمری نگوئساز میگردد، چه‌چهد بلبل بخاموشی می‌گراید و جایش را



Brooks, Cleanth. William Faulkner: The Yoknapatawpa County.

Yale Universty Press, 1963.

Howe, Irving. William Faulkner : A Critical Study.

New York, 1952.

Volpe, Edmond. A Reader,s Guide To William Faulkner,

New York, 1964.

(6) Josph Blotner, Foulkner: A Biography, Vol. L (New York, 1974) , P. 646.

(7) Faulkner in The Univeristy, Ed. Fred - erick L. Gwynn And Joseph Blotner (The University Of Virginia Press, 1959), PP 245-46.

۸- مقاله ساوترر با نام «زمان در نظر فاکتر» در شماره اول «کتاب امروز» توسط ابوالحسن نجفی بفارسی شیوانی درآمده است.

۹- نقل به اختصار و با کمی تغییر از سرود سنت فرانسیس

**Canticle Of The Sun**

با نام سرود خورشید

بمعنیده صاحب نظران ، اگر در سه قسمت اولی قصه خشم وهیاهو، فاکتر از مکتب شکسپیر متاخر بوده ، در قسمت چهارم ، این سرود سن فرانسیس را در نظر داشته است .

۱۰- برگرفته از شعر بسیار زیبای «قصه دخترای ننه دریا».

۱۱- بیورتینیم شعبه ای از مسیحیت است بازیر نهاد خداسالاری **The ocracy** و اعتقاد به مشیت الهی و قدرتگری

و اینکه از روز اول عده ای برخوردار از موهبت الهی و عده ای دیگر مشرود و مضروب آفریده شده اند و گوشش انسان برای تغییر سرنوشت بیهوده است .

۱۲- این جدائی میان نظام اجتماعی و نظام طبیعی ، بیش از هر آنار دیگر فاکتر در یکی از داستانهای بلند مجموعه، افول کن، موسی ، با نام خرس **The Bear** نشان داده شده است

که به موقع به بررسی آن خواهم پرداخت .

۲- عنوان قصه ای از تانویل هاتورن خالق «داغ تنک **The Scarlet Letter**

انگیزی توسط دکتر سیمین دانشور به فارسی درآمده است .

۳- تا آنجا که من اطلاع دارم غیر از ترجمه خشم وهیاهو، توسط بهمن شعلهور ، (که متاسفانه ترجمه خوبی از کار در نیامده) از فاکتر یک قصه دیگر با نام شکست تابلیسر

**The Unvanguisheg**

با ترجمه بسیار خوب پرویز داربوش و داستانی با نام گلی برای امیلی

**A Rose For Emily**

از نجف دریا بندری بفارسی درآمده است .

(4) Edmond Volpc, A Reader,s Guide To William Faulkner

(New York, 1964), PP. 3-11.

۵- این نام همراه با ه نام دیگر از فاکتر در کتابخانه کنگره

نگهداری میشوند و برای اولین بار **Library Congress**

چاپ انتقادی آنها توسط راقم این سطور انجام گرفته است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

